

سیمای ابراهیم بت شکن در آینه مثنوی

اثر: دکتر عبدالرضا سیف

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۱۷۹ تا ۱۹۶)

چکیده:

سیمای ابراهیم در مثنوی علاوه بر مقام نبوت، سیمای عارف کاملی است که در مبارزه با بت نفس، الگوی سالکان و مریدان بحر صفا گشته است. مولوی در داستان ابراهیم با توجه کامل به اشارات و دقایق قرآنی، به ذکر سرگذشت شیخ کاملی می پردازد که در میدان نظر و عمل سربلند و پیروز، مراحل فنای فی الله را پشت سر می گذارد و با اطمینان کامل به مرحله شهود بقا نایل گردیده و به مقام خلیل اللهی می رسد. ابراهیم از نگاه مولانا بیانگر سیر تخیلی و تحلی و تجلی عارف است.

واژه های کلیدی: ابراهیم، اسماعیل، نمرود، آزر، آتش و بت.

مقدمه :

نام پیغمبری از بنی سام ملقب به خلیل یا خلیل الله یا خلیل الرحمن جدّ اعلی بنی اسرائیل و عرب مستعربه و انبیاء یهود. ابن تارخ یا تارح یا ترح یا آزریت تراش بوده است. مولد او به کلدّه در مشرق بابل به قریه‌ی دو هزار سال پیش از میلاد و معاصر نمرود بن کوش است. ابراهیم قوم خویش را به خدای یگانه دعوت می‌کرد. نمرود فرمان داد آتشی بزرگ افروخته او را در آتش افکندند و آتش بر او برد و سلام شد. برادر زاده‌ی او لوط است. ابراهیم سفری به مصر و فلسطین کرده و در صد و بیست سالگی بختان خویش مأمور گشت و خانه‌ی کعبه بنا کرده‌ی اوست. خدای تعالی به ابراهیم قربان کردن پسر خود اسماعیل را (به روایت مسلمین) و یا اسحاق (به روایت یهود) امر فرمود و آنگاه که به اجرای امر خدای می‌پرداخت به ذبح گوسفندی به جای پسر مأمور گشت. او در ۱۷۰ سالگی در گذشته است و گفته‌اند که آزر (انعام ۷۴) مخفف العازر نام خادم او بوده است. و صاحب العالم گوید: روضه‌اش به شام به شهر مسجد ابراهیم است. و دو پسر یکی موسوم به اسحاق از ساره پدر بنی اسرائیل و دیگری اسماعیل از هاجر جد اعلی عرب عدنانی است. (لغت نامه، ج ۱، ۲۳۲).

بنابر آنچه در عهد عتیق آمده است، ابراهیم بانی و موجد اعظم طایفه یهود و بنی اسماعیل و سایر طوایف بوده است. وقتی که خدا او را دعوت نمود که از خویشان بت پرست خود دست بکشد، هفتاد ساله بود. او بعد از این دعوت خداوند، زوجه‌ی خود، ساره را برداشته با پدر و برادر و برادرزاده‌ی خود، لوط، به حرّان رفت. خداوند بر او ظاهر گردید و وعده داد که ذریّه‌ی او چون ستاره‌های آسمان کثیرالعدد خواهند شد. در این وقت ساره به واسطه‌ی نازادی خود کنیزک خود، هاجر مصری، را به او داد که زوجه‌ی دوم او شد و از او اسماعیل متولد گردید. بعد از سیزده سال فرزند موعود از سارا متولد گردید، و این فرزند اسحاق نام گرفت. پس از تولد اسحاق، هاجر و اسماعیل از حضور او مسافرت کردند. بیست و پنج سال

گذشت تا خداوند ایمان ابراهیم را در بوتۀ آزمایش نهاد.... و چندین دفعه به لقب خلیل‌الهی سرفراز گشت. (قاموس کتاب مقدس به ذیل آب رام).
بعضی از حوادث در داستان ابراهیم، که در قرآن ذکر شده، در تورات نیست. مثل قصهٔ در آتش انداختن ابراهیم به وسیلهٔ نمرود، و بعضی حوادث نیز با تورات اختلاف دارد، مثل چگونگی کشتن چهار مرغ به وسیلهٔ ابراهیم و زنده شدن آنها، و مثل ذکر نام پدر ابراهیم، آزر که در تورات نام وی ترح است یا تارح، و الیعاز نام خادم وی است. (اعلام قرآن، ۶۶) مفسرین شیعه آزر را، عمومی ابراهیم می‌دانند.

ابراهیم و آزر:

آزر، پدر ابراهیم وزیر نمرود بود و او را سخت نیکو داشتی. و این آزر بت تراش و خزینۀ ملک نمرود به دست او بود. (ترجمۀ تفسیر طبری، ج ۲، ص ۴۶۸).

از خلیل حق بیاموزید این سیر که شد او بیزار اوّل از پدر

۱۳ - ۷۸ - ۳

چون تواند ساخت با آزر خلیل چون تواند ساخت باره زن دلیل

۱۶ - ۳۹۳ - ۳

او به صنعت آزرست و من صنم آلتی کو سازدم من آن شوم

۱۳ - ۱۰۸ - ۳

بت شکنی:

در جشن بزرگی که همهٔ مردم حتی خادمان بتخانه در آن شرکت می‌کنند. ابراهیم از رفتن به این جشن خودداری می‌کند و به سراغ بتها می‌رود آنها را درهم می‌شکند و تبر را برگردن بت بزرگ قرار می‌دهد (انبیاء ۵۸). وقتی از او بازخواست می‌کنند او می‌گوید از بت بزرگ پرسید که تبر برگردن دارد. می‌گویند بت قادر به انجام این کار نمی‌باشد. ابراهیم می‌گوید: چگونه بتی را که قادر به انجام دادن کار نیست می‌پرستید؟

- بت شکن بودست اصل اصل ما چون خلیل حق و جمله انبیا
۱۷ - ۳۲۶ - ۲
- بت شکستی گیرم ابراهیم وار کو بت تن را فدای کردن به نار
۷ - ۱۶۱ - ۳
- چون خلیل آمد خیال یار من صورتش بت معنیء او بت شکن
۱۴ - ۲۵۰ - ۱

ابراهیم و آفلین (خورشید و ماه غروب کننده):

در سوره انعام (آیات ۷۸ - ۷۶) اشاره شده است که ابراهیم با دیدن ستاره آنرا خدا دانست بعد از غروب آن و طلوع ماه رو به ماه کرد و بعد از غروب ماه و طلوع خورشید گفت این خداست چرا که از همه بزرگتر است و با غروب خورشید هم گفت: من غروب کنندگان را دوست ندارم (لأحِبُّ الْآفَلِینَ).

- خاصه تقلید چنین بی حاصلان خشم ابراهیم با بر آفلان
۷ - ۲۷۸ - ۱
- پایه پایه بر رود بر ماه و خور تا نماند همچو حلقه بند در
چون خلیل از آسمان هفتمین بگذرد که لأحِبُّ الْآفَلِینَ
۶ - ۷ - ۳۳۲ - ۱
- نقشهای این خیال نقش بند چون خلیلی را که گه مُد شد گزند
گفت هذا ربی ابراهیم راد چونک اندر عالم و هم اوفتاد
۲ - ۳ - ۱۷۰ - ۳
- ذکر کوکب را چنین تأویل گفت آنکسی که گوهر تأویل سفت
۴ - ۱۷۰ - ۳
- از خلیلی لأحِبُّ الْآفَلِینَ پس فنا چون خواست ربّ العالمین
۱۵ - ۲۶۳ - ۱

و ابیات: ۳ - ۱۷۰ - ۵ و ۲ - ۸۱ - ۲ - ۱ و ۱۴ - ۲۷ - ۱

کشتن مرغان:

در قرآن کریم (بقره ۲۶۰) ابراهیم از خداوند، زنده کردن مردگان را میخواهد، که دستور می رسد چهار مرغ را بکش و پاره کن و در هر کوهی پنهان کن و آنگاه به امر خداوند همه آنان زنده می شوند. طبری در تفسیر این آیه آورده: این قصه چنان بود که بدان وقت که ابراهیم (ع) از مکه بازگشت و خواست که باز شام شود، و پیش از آن که از مکه برفت میان کوه مکه اندیشه همی کرد به دل خویش گفت: بایستی که بدانمی که خدای عزّ و جلّ روز قیامت مردم را چگونه زنده کند.... گفت: یارب مرا بنمای که روز قیامت مرده را چگونه زنده کنی.... پس خدای عزّ و جلّ گفت: چهار مرغ را بگیر و بکش تا من ترا بنمایم. ابراهیم چهار مرغ را بگرفت از مهتر مرغان... و بکشت و اندامهای ایشان همه از یکدیگر جدا کرد و پره‌های ایشان همه باز کرد... و همه به یکدیگر آمیخت و چهار قسمت کرد و هر قسمتی بر سر کوهی برد و بنهاد و ابراهیم (ع) به میان آن چهار کوه بیستاد و مرغان را یک بیک بخواند و از هر گوشه بادی برآمد و آن پاره‌های آن مرغان برداشت و هم آنجا اندر میان هوا گرد آورد، و اندر میان هوا، حق - تعالی - به قدرت خویش هر چهار زنده گردانید و می پریدند، و هر یکی بر سر کوهی پرید و بنشست. و ابراهیم را آواز آمد که این مرغان را بخوان. ابراهیم آن مرغان را بخواند و هر چهار برخاستند و پیش ابراهیم آمدند. پس آنگاه ابراهیم را یقین گشت که حق - تعالی - مرده را چگونه زنده می گرداند. (ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ۸-۱۶۷).

در تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری چهار مرغ، خروس، بط، طاوس و کلاغ ذکر شده است.

توخلیل وقتی ای خورشید هش	این چهار اظیار ره زن را بکش
زانکه هر مرغی ازینها زاغ وش	هست عقل عاقلان را دیده کش
چار وصف تن چو مرغان خلیل	بسمل ایشان دهد جان را سبیل

- ای خلیل اندر خلاص نیک و بد سر ببرشان تا رهد پاهای ز سد
۳ - ۴ - ۱۹ - ۱۷
- زانکه این تن شد مقام چارخو
نامشان شد چار مرغ فتنه جو
خلق را گر زندگی خواهی ابد
سر ببر زین چار مرغ شوم بد
بازشان زنده کن از نوعی دگر
که نباشد بعد از آن زیشان ضرر
چار مرغ معنویء راه زن
کرده اند اندر دل خلقان وطن
سر ببر این چار مرغ زنده را
سرمدی کن خلق ناپاینده را
بط و طاوست و زاغست و خروس
این مثال چار خلق اندر نفوس
بط حرصت و خروس آن شهوتست
جاه چون طاوس و زاغ امنیست
۳ - ۵ - ۱۰ - ۳
- این بیان بط حرص منشیست از خلیل آموزگان بط کشتنیست
۳ - ۲۷ - ۱
- این سخن را نیست پایان و فراغ ای خلیل حق چرا کشتی تو زاغ
۳ - ۵۰ - ۶
- چند گویی همچو زاغ پر نحوس ای خلیل از بهر چه کشتی خروس
۳ - ۶۰ - ۶

ابراهیم و نمرود

منجمان و ستاره شناسان پیش نمرود آمدند و او را گفتند که بدین سال اندر به مملکت تو فرزندی در وجود آید که او بتانرا بشکند و ولایت از تو بگیرد و نیز تو بر دست او هلاک شوی. پس نمرود کس ها را برگماشت تا هر زنی که بار داشتی و پسری را در وجود آمدی آن پسر را بکشند. تا مادر ابراهیم بار گرفت و ابراهیم در وجود آمد، و مادرش پنهان همی داشت از بیم نمرود، و می گفت که پسری در وجود آمد و بمرد و چون شب اندر آمد ابراهیم را برگرفت و برکوه برد و به غاری اندر پنهان کرد و سنگی بزرگ بر سر آن غار نهاد و گفت که اگر باری چیزی او را بخورد بهتر از آن باشد که او را به غضب بکشند و او را رها کرد و برفت. و چون چند روز برآمد مادر ابراهیم برخاست و بدان غار در رفت و پنداشت که پسرش مرده باشد. و چون سر غار باز کرد فرزندش را زنده دید و انگشت خویش در دهان گرفته بود و می مزید و خدای، عزّ و جلّ، روزی او اندر آن انگشت او کرده بود و می خورد. پس مادرش او را شیر بداد و باز سر آن غار محکم کرد و برفت. و همچنان پنهان همی آمدی و او را شیر همی دادی و می رفتی، تا یک سال برآمد و ابراهیم به یک روز چندان ببالیدی که کودکی دیگر به یک ماه و به یک ماه چندان ببالیدی که دیگری به یک سال. و چون پانزده ماهه بود به پانزده ساله می مانست. و یک شب مادرش برفت و او را از آن غار بیرون آورد و ابراهیم سر بر کرد و آسمانرا دید. پرستاره و جهانی فراخ خوش دید.... پس ستاره ای روشن تر بدید و گفت هذا ربی؟.... چون ستاره فرو شد گفت: لا احب الا فلین.... پس چون ماه فرو شدن گرفت گفت: این نیز هم خدای من نیست. پس فرو شد و آفتاب بر آمد.... چون باز فرو شد مادر را گفت: که از این هیچ خدای نیست، مرا ببر تا خدای خویش را طلب کنم.... (ترجمه تفسیر طبری، ج ۲، ۴۸۱ - ۴۶۸)

بعد از این بین ابراهیم و نمرود مناظره ای صورت می گیرد. ابراهیم می گوید: خدای من مرده را زنده و زنده را مرده می کند و هر روز آفتاب را از مشرق برمی آورد،

تو اگر می توانی یکبار از مغرب آنرا برآور. که نمرود در مانده و سرگردان می شود.
(بقره ۶۰ - ۲۵۸)

شکر او آن بود ای بنده جلیل که شد او نمرود و سوزنده خلیل

۳ - ۵۵۳ - ۴

همچنان نمرود آن الطاف را این زمان کافر شد و ره می زند رفته سوی آسمان با جلال صد هزاران طفل بی تلویم را که منجم گفت کاندر حکم سال هین بکن در دفع آن خصم احتیاط کوری او رست طفل وحی کش	زیر پا بنهاد از جهل و عمی کبر و دعوی و خدایی میکند با سه کرگس تا کند با من قتال کشته تا یابد وی ابراهیم را زاد خواهد دشمنی بهر قتال هر که می زاید می کشت از خُباط ماند خونهای دگر در گردنش
--	--

۳ - ۵۵۳ - ۱۴ - ۸

به آسمان رفتن نمرود

نردبانی نایدت زین کرگسان خیز ای نمرود پرجوی از کسان

۳ - ۵۱۰ - ۲۱

ننه زابراهیم نمرود گران گفتش ابراهیم ای مرد سفر	کرد با کرگس سفر بر آسمان کرگست من باشم اینت خوبتر
--	--

۳ - ۵۱۰ - ۱۳ - ۱۲

پس بکن دفعش چو نمرودی به جنگ

سوی او کش در هوا تیر خدنگ

۳ - ۲۹۲ - ۱۲

همچنان این دو علم از عدل و جور تا به نمرود آمد اندر دور دور

ضد ابراهیم گشت و خصم او و آن دو لشکر کین گزار و جنگ جو

۳ - ۳۹۵ - ۱۷ - ۱۶

حال فرعونى که هامان را شنود حال نمرودی که شیطان را ستود

۱ - ۷۴ - ۱

کشتن نمرود با پشه:

مطلب دیگری که در مثنوی بدان اشاره شده است به آسمان رفتن نمرود برای جنگ با خداست پس از سالم بدر آمدن ابراهیم از آتش است که طبری می گوید: نمرود کرکسانی را به اطراف تخت بست و مقابل آنها گوشت قرار داده بود و آنها برای رسیدن به گوشتها تخت را به آسمان می بردند و ... (ترجمه تفسیر طبری ج ۲، ۲ - ۴۸۱). سرانجام غرور نمرود او را بر آن می دارد تا به جنگ خدا برود و خداوند با سیاه پشه، سپاهیان نمرود در هلاک نمود و با نیم پشه ای (پشه لنگ و معیوب) نمرود را هلاک کرد. (همان جا ۵ - ۴۹۴. قصص الانبیاء ص ۵۸ به بعد).

پشه نمرود را با نیم پر می شکافد بی محابا درز سر

۱ - ۷۳ - ۱۶

و آنچه آن بایبل با آن پیل کرد و آنچه پشه کله نمرود خورد

۲ - ۳۲۵ - ۵

و بیت: ۱ - ۳۹۴ - ۱۴.

آتش نمرود، گلستان خلیل:

نمرود بعد از شکست در مناظره، دستور می دهد که ابراهیم را در آتش پرتاب کنند (صافات ۹۷). به نقل طبری: و چون ابراهیم از منجنیق بیرون آمد و به هوا اندر شد، حق تعالی جبریل را بفرستاد و گفت برو و ابراهیم بر پر گیر و او را به پر اندر گرفت و بدو گفت که من جبریلم، هیچ حاجت داری؟ اگر حاجت داری بخواه. ابراهیم گفت: که من حاجت به خداوند خویش دارم و او هر کجا خواهد مرا فرود

آورد و چون آتش رسید، چنین گویند که خدای تعالی اندر ساعت ابراهیم را به دوست گرفت.... چنانکه گفت: وَ تَخَذَ اللَّهُ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً. (نساء ۱۲۵) پس فرمان داد خدای تعالی - آتش را تا بر ابراهیم سرد گشت، چنانکه گفت: قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَّ سَلَامًا عَلَى اِبْرَاهِيمَ (انبیاء ۶۹). گفت یا آتش سرد شو و سلامت باش با ابراهیم.... (ترجمه تفسیر طبری ص ۴۸۰).

آتش نمرود را گر چشم نیست با خلیش چون تجشم کرد نیست
۴ - ۴۲۱ - ۲

باز بر نمرودیان مرگست و درد با خلیل آتش گل و ریحان و ورد
۸ - ۵۲۱ - ۳

روضه اندر آتش نمرود درج دخلها رویان شد از بذل و خرج
۷ - ۴۷۶ - ۳

تا برآورد از دل نمرود دود آتش ابراهیم رانی قلعه بود
۷ - ۱۱۲ - ۱

بیند اندر نار فردوس و قصور جان ابراهیم باید تا بنور
۵ - ۵۳۲ - ۱

ایمنی روح سازد بیم را پرورد در آتش ابراهیم را
۱ - ۳۵ - ۱

چون گزیده حق بود چو نش گزد آتش ابراهیم را دندان نزد
۱ - ۵۴ - ۱

کو در آتش یافت سرو یاسمین اندر آسرار ابراهیم بین
۱۰ - ۴۹ - ۱

و ابیات دیگر: ۱ - ۲۲۷ - ۱۵ و ۱ - ۴۳۳ - ۱ و ۱ - ۲ و ۵۸ - ۷ و ۳ - ۵۰۲ - ۱ و ۲ -
۱ - ۵۰۱ - ۱۵ و ۲ - ۱۳۳ - ۱۵ و ۲ - ۲۴۰ - ۱۳ و ۲ - ۳ - ۲ و ۳ - ۳۰ - ۳ و ۳ -
۱۳ - ۲۹ و ۳ - ۳۷۲ - ۱۶ - ۱۵ و ۳ - ۳۰ - ۱.

تمثیل عارف به ابراهیم و در آتش رفتن او:

چون خلیل حق اگر فرزانه‌ای آتش آب تست و تو پروانه‌ای

۳ - ۲۹ - ۱۴

عارف چون ابراهیم، درخواست جبرئیل را رد می‌کند هنگامی که به طرف آتش پرتاب شود:

من خلیل وقتم و او جبرئیل	من نخواهم در بلا او را دلیل
او ادب ناموخت از جبرئیل راد	که پیرسید از خلیل حق مراد
که مرادت هست تا یاری کنم	ورنه بگریزم سبکباری کنم
گفت ابراهیم نی رو از میان	واسطه زحمت بود بعدالعیان

۲ - ۴۵۴ - ۳-۶

قربانی فرزند (اسماعیل):

خدای - عزّ وجلّ - گفت: که ابراهیم مر پسر را گفت: یا بُنّی ائی آری فی المنام آئی اَذْبِحْكَ فَاَنْظُرْ مَاذَا تَرَى (صافات ۱۰۲). و به خبر چنین آمده است که چون ابراهیم (ع) به خواب دید که اسماعیل را بکش، دل بر آن بنهاد که او را بکشد، و این نذر را وفا کند.... و ابراهیم (ع) گفت: به خواب دیدم که ترا باید کشتن. گفت: یا اَبْتِ اَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ (صافات ۱۰۲) گفت: بکن آنچه ترا فرمودند. گفت: ای پسر تو بدین زخم کارد اندر صبر چون کنی؟ گفت: سَتَجِدُ نِیْ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰبِرِیْنَ (صافات ۱۰۲)... ابراهیم دیگر بار کارد بران خود نهاد و راست کرد و خواست طعنه کند و بزند، و حق - تعالی - ندا کرد و گفت: یا ابراهیم، قَدْ صَدَقْتَ الرَّءِیَا (صافات ۱۰۵)... پس ابراهیم سر برآورد و جبرئیل (ع) را دید که گوش کبش به دست داشت و آنجا ایستاده، و دانست که حق - تعالی - فدا فرستاد و فرج و راحت پدید آمد... (ترجمه تفسیر طبری، ج ۶، ۴ - ۱۵۳۳).

- | | |
|--------------------------------|------------------------------|
| من خلیلم تو پسر پیش بیچک | سر بنه ائی ارانی اذبحک |
| سر به پیش قهر نه دل برقرار | تا بترم حلقت اسماعیل وار |
| | ۲ - ۲۳۸ - ۴-۵ |
| ما چو اسماعیل زابراهیم خود | سر نیچیم ار چه قربان می کند |
| | ۳ - ۵۵۵ - ۱۱ |
| یا چو اسماعیل صبار مجید | پیش عشق و خنجرش حلقی کشید |
| | ۳ - ۵۰۲ - ۲ |
| حلق پیش آورد اسماعیل وار | کارد بر حلقش نیارد کردگار |
| | ۱ - ۲۶۸ - ۱۰ |
| گفت قچ مرج من اندر آن عهد | باقچ قربان اسماعیل بود |
| | ۳ - ۴۱۳ - ۹ |
| تن چو اسماعیل و جان همچون خلیل | |
| کرد جان تکبیر بر جسم نبیل | |
| ۲ - ۱۲۲ - ۱۵ | |
| من چو اسماعیلیانم بی حذر | بل چو اسماعیل آزادم ز سر |
| | ۲ - ۲۳۴ - ۶ |
| تا نبرد تیغت اسماعیل را | تا کنی شه راه قعر نیل را |
| | ۳ - ۳۵۱ - ۵ |
| همچو اسماعیل پیشش سر بنه | شاد و خندان پیش تیغش جان بده |
| | ۱ - ۱۶ - ۸ |
| جان ابراهیم از آن انوار ژفت | بی حذر در شعلهای نار رفت |
| چونکه اسماعیل در جویش فتاد | پیش دشنه آبدارش سر نهاد |
| | ۱ - ۲۹۷ - ۱-۲ |

آرد شدن ریگ

درباره ریگ آرد شدن برای ابراهیم در تفسیر ابوالفتح چنین آمده است: ابراهیم علیه السلام برفت تا پاره‌ای گندم خرد از آنجا با جماعتی، او (نمرود) آن جماعت را گفت من ربکم خدای شما کیست بر عادتی که او را بود، ایشان گفتند خدای ما تویی ابراهیم گفت: ربی الذی یحیی و یمیت چنانکه خدای تعالی از او حکایت کرد، نمرود همه را طعام بداد مگر ابراهیم را که ابراهیم را باز گردانید بی طعام، ابراهیم علیه السلام بازگشت، چون بدر شهر خود رسید شرم داشت و از شماتت اعدا اندیشه کرد که گویند همه آمدند و گندم آوردند و ابراهیم نیاورد، بیامد و تلی ریگ بود و از آن ریگ جوالها پر کرد و آمد تا به در سرای و باربر در سرای بیفکند و او مانده بود، آنجا بخت اهل او بدر آمد و سرجوالها بگشاد، آردی سپید پاکیزه دید که از آن نیکوتر ممکن نبود از آنجا نان پخت، چون ابراهیم علیه السلام در سرای شدن آن طعام در پیش او بنهاد، او گفت: این از کجا آوردی، گفت: از آن آرد است که تو آوردی، او بدانست که نعمتی است که خدا با او کرد. (تفسیر ابوالفتح، ج ۱، ص ۴۴۹ و نیز رجوع کنید به: قصص الانبیاء ثعلبی، ص ۸۰ و جوامع الحکایات عوفی، باب دوم از قسم اول). (مآخذ قصص و تمثیلات، ص ۱۱۱ - ۱۱۰).

وام او را حق زهر جا گزارد کرد حق بهر خلیل از ریگ آرد

۱ - ۲۶۸ - ۶

آرد سازد ریگ را بهر خلیل کوه با داود گردد هم رسیل

۳ - ۴۰۲ - ۱۴

چونکه ریگی آرد شد بهر خلیل دانکه معزولست گندم ای نبیل

۳ - ۴۵۸ - ۶

ریگها هم آرد شد از سعیشان

پشم بز ابریشم آمد کش کشان

۲ - ۱۴۳ - ۱۵

بنای کعبه:

طبری می نویسد: و این بدان وقت بود که اسمعیل بزرگ شده بود و زن کرده بود، پس خدای عزوجل ابراهیم (ع) را فرمود، گفت: برو به حرم به نزدیک اسمعیل، بدان جایگاه که امروز کعبه است، و یکی خانه بنا کن. پس ابراهیم برخاست و به مکه شد و در خانه اسمعیل آمد... و مراو را گفت که خدای - تعالی - ما را فرموده است که به مکه روید و آن جایگاه که بیت المعمور بود یکی خانه بنا کنید... چون خانه تمام شد، ابراهیم خواست که باز گردد، اسمعیل را گفت: که یا پسرم خدای - عزوجل - مرا فرمودست که این خانه را به تو سپارم، اکنون ترا سپردم و این جایگاه تو است و آن فرزندان تو، پس آنگاه دعا کرد خود را و اسمعیل را. چنانکه گفت عزوجل: رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا... (بقره ۸-۱۲۷)، یارب، تو بنا کردن این خانه از ما بپذیر... (ترجمه تفسیر طبری، ج ۷، ۱ - ۱۰۴).

در قصص الانبیا آمده است در قصص چنین آورده اند که کعبه را از اول آدم بنا کرد تا وقت طوفان، فریشتگانش به آسمان بردند، تا وقت ابراهیم، خدای - تعالی - بفرمود به بنا کردن کعبه، لیکن این درست نیست. خداوندان تحقیق گفته اند که: چون طوفان نوح بود، خدای - تعالی - آن سنگها را به کوهها باز داد که آدم برگرفته بود از ایشان. چون حق - تعالی - ابراهیم را بنای کعبه فرمود ... جبریل می نمود تا از پنج کوه سنگ بیاوردند ... و سه سال تمام شد و هفت سال آنجا بماندند و حجرالاسود ناپدید شده بود، حق - تعالی - جبریل را بفرستاد تا بیاوردند به مقام بنهادند، و مناسکها راست کردند... (قصص الانبیا، ۷۱ - ۷۰).

کعبه را که هر دمی عزری فزود

آن زاخلاصات ابراهیم بود

۲ - ۳۴۵ - ۱۲

باد آهی که ابراشک چشم راند مر خلیلی را بدان اوّاه خواند

۳ - ۳۲۳ - ۱۶

آن دمی را نگفتم با خلیل و آن غمی را که نداد جبرئیل

۱ - ۱۰۶ - ۶

از نماز و اعتقاد آن خلیل گشت ممکن امر صعب و مستحیل

۱ - ۳۳۷ - ۴

تمثیل و نتیجه عرفانی:

وقتی آزر، رمز طبیعت و نفس می شود، بتها و نقوش وی نیز رمز اشیا مادی و طبیعی و تعلقات و خواسته‌ها و امیال نفسانی می‌گردد.... آزر رمز کسانی می‌شود که شیفته تعلقات مادی و سرگرم امور دنیوی هستند و هم از این لحاظ آزر می‌تواند مظهر نفس حیوانی و نباتی باشد که انسان را به این دنیا مشغول می‌کند.... اسحق و اسماعیل رمز عاشق و صوفی سالک است، چون در مقابل خواست حق یا محبوب تسلیم محض است و آماده و پذیرای مرگ و ترک سر و هستی کردن. و نیز در رابطه عاشق و معشوق و اسحق و ابراهیم، ابراهیم رمز معشوق می‌شود که عاشق (اسحق یا اسماعیل) تسلیم تیغ اوست و آماده قربان شدن در راه عشق او. اما می‌توان از زاویه‌ای دیگر نیز به ابراهیم یا خلیل، در رابطه با اسحق، نگریست، و آن اینکه ابراهیم رمز عاشق و صوفی پاکباز و پیر بشود که در راه معشوق و محبوب (حق) عزیزترین متعلق خویش، یعنی فرزند، را هم قربان می‌کند چنانکه در مثنوی می‌فرماید:

عاشقان جام فرح آنگه کشند که به دست خویش خوبانشان کشند

۱ - ۱۶ - ۱۰

در واقع، اگر خلیل مثل جان باشد، اسماعیل مثل تن و جسم است، چنانکه باز در مثنوی آمده است:

وقت ذبح الله اکبر می‌کنی

همچنین در ذبح نفس کشتنی

تن چو اسمعیل و جان همچون خلیل

کرد جان تکبیر بر جسم نبیل

گشت کشته تن ز شهوتها و آز

شد به بسم الله بسمل در نماز

۲ - ۱۲۲ - ۱۶ - ۱۴

می‌توان نفس را به نمرود تشبیه کرد.... در اینجا آتش نمرود آتش نفس می‌شود.... آتش و نمرود و ابراهیم، در داستان به منزله سه رأس مثلثی هستند که ارتباط مشخص و معلومی با هم دارند.... (داستان پیامبران در کلیات شمس، دکتر پورنامداریان،

ص ۲۱۴ - ۲۰۱)

سیمای ابراهیم در مثنوی نه فقط سیمای پیغمبری است که بر وفق اشارت قرآن کریم (۱۲۵/۴) خداوند او را خلیل خویش کرد بلکه در عین حال سیمای عارف حق جوئی است که از اقلیم حس تا قلمرو عشق با صفایی روحانی که در قرآن از آن به قلب سلیم (۸۹/۲۶، ۸۴/۳۷) تعبیر شده است همه جا طلبگار پروردگار خویش و طالب نیل به شناخت و لقای اوست. خداوند او را در معرض ابتلا و امتحان در می‌آورد... محبت خلیل در حق خدایی که وی در جستجوی آن، مراتب سلوک روحانی را تا مرتبه فنا در صفات و ماورای آن طی می‌کند چنان با جان وی پیوند دارد که بی هیچ دغدغه و تزلزلی همه چیز خود را چنانکه رسم اهل محبت است در راه فدا می‌کند. با پدرش آزر که بتگری پیشه دارد، چنانکه از اشارت قرآن (۷۴/۶) برمی‌آید، قطع رابطه می‌کند و از وی بیزاری می‌جوید، فرزندش را به حکم رؤیایی که متضمن اشارت الهی می‌نماید (۱۰۲/۳۷) عرضه تیغ می‌دارد و در قربان کردنش در راه حق تزلزلی به خود راه نمی‌دهد. وقتی نمرود وی را به زبانه آتش تسلیم می‌کند، ابراهیم در عشقی که او را به استقبال این خطر وا می‌دارد به هیچ چیز

جز حق و لقای وی نمی اندیشد. به هر حال این عشق و محبت عارفانه، که آه و اشک آن وی را در تعبیر قرآن (۱۱۴/۹) اوّاه نیز می کند، در وجود ابراهیم لطایف طریقت را هم با دقایق شریعت که وی در مرتبه نبوت مظهر آن است نیز مربوط می دارد. از جمله خشم وی بر آفلان که اشارت لاحتبّ الأفلین در قرآن کریم (۷۶/۶) تعبیری از آن است در واقع نفی تمام ما سوی الله و طرد جمیع چیزهایی است که طالب حق را از آنچه به قول مولانا، بی مه و خورشید نورش بازغ است باز می دارد... از آنچه مولانا در باب مفهوم بت و ارتباط آن با نفی بتگر تقریر می کند نیز برمی آید که اقدام خلیل در شکستن بتها هم بدانگونه که در قرآن کریم (۵۱/۲۱) مذکور است در نزد گوینده مثنوی از اشاره به نوعی مجاهده با نفس اماره خالی نیست... آنجا هم که آتش نمرود به تعبیر قرآن (۶۹/۲۱) بروی برد و سلام می گردد و حال وی را در ورای ظاهر این تجربه شاهی از وصولش به مرتبه نفی اسباب و شهود مجرد فعل حق بی شایبه فعل غیر است... قصه چهار مرغ خلیل در مثنوی کشتن آن مرغان که مظهر حرص و شهوت و جاه و امنیت محسوسند و احیای مجدد آنها که تمثیل حشر جسمانی است متضمن الزام قمع هواهای جسمانی، که مرگ از عالم حیوانی و ولادت در عالم کمال را تصویر می کند نیز هست. (بحر در کوزه، ۵۲-۵۰).

نفس نمرودست و عقل و جان خلیل روح در عین است و نفس اندر دلیل

۱ - ۴۳۳ - ۲

در تو نمرودست آتش در مرو رفت خواهی اوّل ابراهیم شو

۱ - ۹۹ - ۷

آخر از پشه نه کم باشد تنم ملک نمرودی پیر برهم زنم

۱ - ۲۶۶ - ۶

تا زنار نفس چون نمرود تو وارهد این جسم همچون عود تو

۲ - ۲۲۷ - ۱۶

نتیجه

سیر و سلوک ابراهیم بیان الگو و روش مناسب و مطمئن برای سالک است که با مشاهده احوال الهی این شیخ کامل با قدمی محکم به دنبال گذر از وادیهای سهمناک معرفت و حیرت تا رسیدن به وصال معبود الهی می‌کوشد سرانجام پیروزی کامل بر نفس است که چون بتی دلفریب گهگاه او را از وصال باز می‌دارد.

منابع:

- ۱- پورنامداریان، تقی، داستان پیامبران در کلیات شمس، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- ۲- جعفری، محمدتقی، از دریا به دریا، انتشارات چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- ۳- خزائی، محمد، اعلام قرآن، موسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۸.
- ۴- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، ۱۴ جلدی، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ۵- رازی، ابوالفتح، تفسیر ابوالفتح رازی، ۱۰ جلد، به تصحیح مهدی الهی قمشه‌ای، انتشارات علمی، ۱۳۲۵.
- ۶- زرین‌کوب، عبدالحسین، بحر در کوزه، انتشارات علمی، چاپ چهارم، ۱۳۷۲.
- ۷- طبری، محمدبن جریر، ترجمه تفسیر طبری، ۷ جلد، تصحیح حبیب یغمایی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۴ - ۱۳۳۹.
- ۸- طبری، محمدبن جریر، ترجمه تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- ۹- فروزانفر، بدیع‌الزمان، مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۲.
- ۱۰- نیشابوری، ابواسحق ابراهیم، قصص الانبیاء، به اهتمام حبیب یغمایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۰.
- ۱۱- نیکلسون، رینولد، ا.، تصحیح مثنوی، انتشارات مولی، چاپ چهارم، ۱۳۶۵.
- ۱۲- نیکلسون، رینولد، ا.، تصحیح مثنوی معنوی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۳.